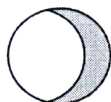


جنگ بی پایان

کارستن ینسن؛ آندرس هامر

رشید طاهری



نتن ماہریس

فهرست

۷	پیش‌گفتار
۱۱	فصل یک
۱۳	به افغانستان خوش آمدید
۲۵	طالب‌ها هم می‌ترسند
۳۵	داستان یک جنگ‌سالار
۴۵	کشته در صف پناهندگی
۵۳	کودک در نقش بمب‌گذار انتحاری
۶۹	دلیرترین زنان جهان در قندهار زندگی می‌کنند
۷۹	در قلب من هیچ آرامش نیست
۸۷	خدای ناپیدای جنگ‌های چریکی
۱۰۳	رستوران شهید
۱۲۷	موسیقی خاموش می‌شود
۱۳۷	خارجیان فقط به امنیت خودشان فکر می‌کنند

۱۵۷

فصل دو

۱۵۹

مرگ بی‌رحمانه دموکرات است ترس از مرگ هم همین‌طور

۱۷۷

فصل سه

۱۷۹

گردشگری ترسناک

۱۸۷

در جبهه هلمند

۱۹۹

رد پای دانمارکی‌ها

۲۱۵

مردم جنگ زده شایسته کدام سیستم بهداشتی و درمانی‌اند؟

۲۲۷

هرگز فکر نمی‌کنم یک زنم

۲۳۳

در میان طالبان و خشخاش‌کاران

۲۴۳

چرا جوانان از افغانستان می‌گریزند؟

۲۵۳

افغان‌ها به بدبینی مطلق دچارند

۲۶۵

زمان برای گرفتن قدرت فرا رسیده

۲۷۵

به اروپا خوش آمدید

۲۸۵

فصل چهار

۲۸۷

جنگی که هرگز پایان نمی‌گیرد

به افغانستان خوش آمدید

کارستن ینسن

نخستین دیدار من با یک افغان در ردیف ۶ پرواز ۷۱۴ از استانبول به کابل روی داد. هواپیمای ما ساعت ۳ نیمه شب به وقت ترکیه از فرودگاه برخاست و حالا بعد از چهار ساعت و خرده‌ای خواب، مسافر پهلودستی افغانم گفت وگورا آغاز می‌کند. می‌پرسد: «کجایی هستی؟» وقتی جواب می‌دهم که دانمارکی‌ام، راست توی چشم من زل می‌زند. «تو اهل همان جایی که مسلمانان را دوست ندارد.» تلاش می‌کنم در رد ادعایش دلیل بیاورم. «یک عمو دارم که در لندنس کرونا...» حرفم را قطع می‌کند. «خوب می‌دانم راجع به چی حرف می‌زنم، سعی نکن طفره بروی.» خودم را پاک می‌بازم. تا نیم ساعت دیگر باید در کابل به زمین بنشینیم و این آغاز خیلی بدی است. همسفرم ناگهان خشمش را به طرف فرودگاه استانبول که چند ساعتی را با هم در انتظار پرواز در آنجا گذرانندیم، برمی‌گرداند و من نفس راحتی می‌کشم. او به‌ویژه از کارکنان زن فرودگاه خشمگین است. می‌گوید بی‌شرمانه در میان مردم ظاهر می‌شوند، با صورتی بزرگ کرده و با دامن کوتاه که زانوهای لخت‌شان را نشان می‌دهد. می‌گویم: «اما ترکیه یک کشور مسلمان است.» و هنگام بیان آن لحن شیطنت‌آمیزم را پنهان نمی‌کنم.



نسخه صحیح قانون شریعت عمل نمی کند.»

می پرسم: «این نسخه در کدام کشور اجرا می شود؟»

«هیچ جا، در هیچ کجای جهان اجرا نمی شود.»

از آهنگ صدایش چیزی دست گیرم نمی شود. آیا انسان ناامیدی است؟ به کلی خود را باخته است؟ شاید دارد موعظه می کند؟ آیا کورسوی امید به تغییرات شکوهمندی که می گوید در راه است در او دیده می شود؟ ناگهان احساس می کنم چه انسان تنهایی است این همسفرم. او یکی از شوربختانی است که در رویای جهانی بی نقص رنج می برد.

من و هم صحبتم به زحمت خود را از صندلی هواپیما بیرون می کشیم و با پاهایی که مثل چوب خشک شده اند به طرف خروجی می رویم. حتی نمی رسیم با هم خداحافظی کنیم.

ما به کابل وارد شده ایم.

آندرس هامر جلوی ورودی سالن انتظار فرودگاه منتظر ایستاده است. از دور می بینمش، با آن هیکل بلند و پیراهن جنگل بانی اش^۱. سرش را از ته تراشیده ولی ریش و سیلش بلند است. اگرچه این فرودگاه غیرنظامی است اما در این لحظه یک جت شکاری با رنگ استتاری از پشت او به هوا برمی خیزد و این نشان می دهد ما در کشوری هستیم که بیشتر به جنگ شناخته می شود تا به صلح.

ما به هم سلام می کنیم.

سفر آغاز می شود.

پس از یازده سال بار دیگر کابل را می بینم. آخرین بار در ژانویه ۲۰۰۲، شش هفته بعد از سقوط طالبان، اینجا بودم. از قندهار در جنوب آمده بودم. وقتی به کابل رسیدم با منظره ای روبه رو شدم که هرگز فراموش نخواهم کرد. شهر از جنگ خونین و تن به تن

«ترکیه یک کشور مسلمان به حساب نمی آید.» او با چنان اعتماد به نفسی به من چشم می دوزد که بی درنگ مرا مجبور به سکوت می کند. «ترکیه یک کشور غرب زده است.» او یک سخنرانی طولانی درباره پیغمبر ایراد می کند و تا زمانی که چرخ های هواپیما با باند فرودگاه کابل تماس می گیرد به سخنانش ادامه می دهد. «پیغمبر در چهارده قرن پیش، پیش بینی کرد که اسلام، قسطنطنیه را تسخیر خواهد کرد. شهری که پایتخت بقایای امپراطوری روم و پایگاه مسیحیت بود. این رویداد اتفاق افتاد. اما پیغمبر این را هم پیش بینی کرده بود که اسلام بار دیگر این شهر بزرگ را از دست خواهد داد. این پیش بینی هم درست از آب درآمد. زانوی برهنه کارکنان زن فرودگاه استانبول این را به ما نشان می دهد.»

«اما ...» و حالا هم صحبت افغانم انگشت اشاره اش را به نشانه هشدار بلند می کند و با نگاه هیجان زده مرا به خود می خواند. برق چشمانش به اندازه یک لامپ ۱۰۰ وات ناخوشایند است. می گوید: «اما پیغمبر یک پیش بینی دیگر هم دارد که مانند آن دو تای قبل به حقیقت خواهد پیوست. چون این پیش بینی نه از جانب او، که انسانی کاملاً عادی است، بلکه از جانب خداست که او را به عنوان بلندگوی خویش برگزیده است. بر اساس این پیش بینی استانبول دوباره به دامن اسلام باز خواهد گشت. تسخیر دوباره این شهر فاسد به زودی روی خواهد داد.»

از او می پرسم: «راجع به طالبان چه فکر می کنی؟» به تدریج برایم مسلم شده که این مرد ترشرو که مخالف برهنگی زانوی زنان است، باید طرفدار شورشیان افراطی افغانستان باشد که نه تنها می خواهند زانوی زنان را بپوشانند بلکه به زور می خواهند جلوی نمایش حتی یک سانتیمتر از آناتومی شان را بگیرند.

می گوید: «طالبان برای افغانستان مصیبت است. آنها وحشی و نادان اند. کشورمان دارد تقاص پس می دهد. ما به آدم های باسواد نیاز داریم. افغانستان احتمالاً یک کشور مسلمان به حساب می آید ولی نه یک کشور اسلامی حقیقی، چون بر اساس

۱. پیراهن مردانه کتان با چارخانه های بزرگ.